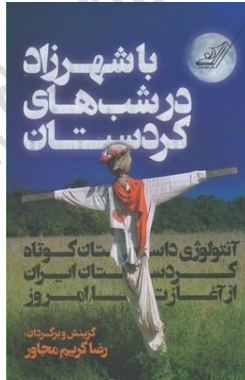


## سیر تحول ترجمه‌ی ادبیات گُردی به فارسی با نگاهی به کتاب «با شهرزاد در شب‌های کردستان»



امجد غلامی

شناسنامه کتاب: «با شهرزاد در شب‌های کردستان»، رضا کریم مجاور، کوله پستی، ۱۳۹۶.



ISBN: 9786008211020



Website: [www.kurdishbookhouse.com](http://www.kurdishbookhouse.com)



Telegram: <https://t.me/kurdishbookhouse>

تایبەت بە مائێر کتێبەر کورد



ترجمه‌ی آثار نویسندگانی که اسم و رسم آن‌چنانی ندارند، در مناسبات امروز ترجمه، به دلیل عدم برخورداری از گروه‌های پشتیبان هنری/ادبی در سطح جامعه‌ی مخاطب و عدم حمایت بنگاه‌های نشر و نهادهای پلساز و پولساز عرصه‌ی کتاب و کتابت، عمدتاً با اقبال کمتری همراه بوده و است، تا جایی که وجود ترجمه‌هایی از این نوع در بازار نشر یا به دلیل حمایت یک نهاد خاص و بیشتر به منظور مقاصد تحقیقاتی - ژانری صورت گرفته و یا ماحصل تلاش برای تجمیع آثار برگزیده‌ی یک جایزه، یک انجمن و یا نشریه بوده است. البته دومی خود نوعی بکارگیری امضاهای نهادی اعم از نام و عنوان نشریه، بنیاد، انجمن و جوایز برای جبران گمنامی نویسنده در نظر مخاطب است.

بنابراین جهان ترجمه نیز فارغ از سویه‌های ادبی‌اش ناچار از گردن‌نهادن به یکسری از مناسبات سرمایه در بطن مقدمات برونی و نهادین اعم از واسطه‌ها و بنگاه‌های نشر و پذیرش بازی نه‌چندان جدید و در عین حال مدرنی است که امروزه سرنوشت آثار مکتوب و تالیفی نسلی را مدیریت می‌کند که هنوز نتوانسته در مناسبات میدان جایی برای خود دست و پا کند.

در چنین گیروداری سرمایه‌گذاری مترجمین بر آثار این خیل برزخی می‌تواند در کنار دلایل فوق، ناشی از نوعی آگاهی اندوهبار هنری/ادبی (یا به تأسی از بوردیو: "نزدیکی با خویشاوندان فقیر بورژوازی") و شاید قلت آثار جدی و شاخص لایق ترجمه در فرهنگ مبدا باشد. از این لحاظ می‌توان وضعیت این نویسندگان را به بومی‌گرایی کوچکی تشبیه کرد که به زعم میلان کوندرا آثارشان در مغاک سیاسی - اخلاقی غالب بر فرهنگ‌های کوچک محصور مانده است. این موضوع زمانی بیشتر به چشم می‌آید که ویتترین بیشتر کتاب‌فروشی‌ها را آثار ترجمه‌ای پر کرده که یا نویسنده‌اش موفق به کسب جوایز مهم و شاخصی شده و یا در تاریخ ادبیات جهانی جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده و یا یکی از بنگاه‌های عریض و طویل جهانی آثارش را به طبع رسانیده است. به

این ترتیب مقدمات ترجمه نیز وابسته به شرایطی مجمع‌الجزایری و سلسله‌مراتبی است که از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر و حتی در درون یک فرهنگ، از یک نویسنده به نویسنده‌ای دیگر متغیر است.

در این میان اما ترجمه از ادبیات گُردی موضوع دیگری است، چرا که با وجود بهره‌مندی این ادبیات از نویسندگان و شعرای توانمند، هنوز از کمترین امکان نهادی بی‌بهره است و در عین گرفتار بودن به وضعیت کوندراپی سیاسی - اخلاقی‌بودگی، نمی‌توان ویژگی مبرمی برای تشخیص خوب از بد، سره از ناسره و ... را برای آن لحاظ گرفت؛ تا جایی‌که عمده معیار ناشران برای چاپ آثار در این خطه، سرمایه‌گذاری مستقیم و غیرمستقیم از سوی خود مؤلف است. چه بسیار نویسندگانی که تنها با برخورداری از چنین امکانی توانسته‌اند اسم و رسمی برای خود مهیا کنند و به تبع چه بسیار نویسندگانی که نام و آثارشان تنها به چند انجمن، جشنواره و نشریه محدود شده است.

صد البته کثرت انتشار کتاب‌های گُردی در بیرون از مرزهای کشور و به ویژه در اقلیم کردستان عراق نیز مزید بر آسیب دیگری است که می‌توان از آن به "انبوه‌سازی نشر در غیاب بنگاه‌ها و میادین ادبی" نام برد؛ روندی که خود به نخواندن و ندیده‌شدن آثار ادبی انجامیده است. در این مرحله موضوع قلت آثار شایسته جای خود را به پرسش از یافتن همان آثار در لابه‌لای بی‌شمار کتابی می‌دهد که هر ساله چاپ و تکثیر می‌شود. در چنین شرایطی مترجمان یا به همان آثار شاخص پیشین اکتفا می‌کنند و یا جشنواره‌ها و پیرامتن‌های موجود درباره نویسندگان جوان در روزنامه‌ها و رسانه‌های محلی و نیمه‌تخصصی را دستاویز قرار داده و با بزرگ‌فمایی مبالغه‌آمیزی از آنها به فریب مخاطب فرهنگ دیگری اهتمام می‌ورزند؛ البته این موضوع خود محل مجادله‌ی دیگری است که در این یادداشت نمی‌گنجد!

با این اوصاف ترجمه از زبان گُردی به دیگر زبان‌ها به ویژه در حیطه‌ی ادبی، تجربه‌ی به‌نسبت جدیدی است که می‌توان آن را به سه دوره‌ی زیر تقسیم‌بندی کرد:

**دوره‌ی اول؛** دوره‌ای که در آن مترجمین تحت تاثیر نگره و ایدئولوژی شرق‌شناسانه به جمع‌آوری و ترجمه‌ی آثار فولکلور همت گماشتند، که به زعم کریستین آلیسون همزمان با شکل‌گیری جریانات قومی‌گرایی رمانتیک در گستره‌ی امپراتوری عثمانی و به ویژه تحت تاثیر اندیشه‌ی "هردر" پا به عرصه نهاد و ترجمه بیش از آنچه مبین اندیشه‌ای "بنیامین"ی از رهاسازی زبان محبوس در اثر باشد، تلاشی در خدمت همان بومی‌گرایی کوچک و گفتمان سیاسی - اخلاقی ملت و اثبات خود به دیگری (در اینجا: غیرگُرد) بود. در این دوره ترجمه جایگزین عرصه‌ی تحقیق و تهیه‌ی ماده‌ی خام برای محققانی از قبیل اسکارمان‌ها، روزه لسکوها و واسیلی نیکیتین‌هایی است که معتقد به گستردگی لایزال و مورد غفلت واقع‌شده‌ی دانش فولکلور گُردی بودند. نیات مترجمین چنین آثاری بیش از تاکید بر محتوای خود آثار، در عین تلاش برای پاسداشت این متون، سعی در نوعی فخرفروشی بر دیگری مخاطب آثار خود است و برای توجیه این "من" برتر فرهنگی، آثار خود را به نظرگاه شرق‌شناسان فوق‌مزین می‌کردند. این روند اگرچه تا امروز نیز ادامه دارد، اما به دلیل آنکه بیشتر ناشران تخصصی و امثالهم خریدار چنین آثاری هستند، اقبال آنها نیز کم‌فروغ‌تر شده است.

**دوره‌ی دوم؛** در این دوره ادبیات گُردی با جریان جهانی ادبیات به ویژه پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی و حضور استعمار در مرزها و جغرافیای دور و نزدیک خود آشنا می‌شود و سعی در خلق و تولید آثار به‌روزتری دارد. این دوره که همزمان با جنبش‌ها و مبارزات آزادی‌خواهی منطقه‌ای است، زمینه را برای

پابه‌عرصه‌نهادن نویسندگان و شاعرانی فراهم می‌آورد که در ورای مرزها توانسته‌اند تجربه‌ی خود را با تجربه‌ی انسان رنجور معاصر ممزوج نموده و صدای خود را جهانی کنند. ظهور نام‌هایی از قبیل شیرکو بی‌کس، رفیق صابر، عبدالله پشیو، لطیف هلمت و یا نام‌های معاصرتری چون بختیار علی، شیرزاد حسن، فرهاد پیربال و ... کار را برای مترجمین گُرد راحت‌تر نمود. چرا که از یک سو این نویسندگان پیشتر به دلیل کسب جوایز معتبر جهانی، تا حدودی برای مخاطب غیرگُردزبان نیز شناخته شده بودند و از سوی دیگر می‌توانستند از پایگاه این نویسندگان برای جبران خلاء ادبیت ترجمه‌های خود بهره ببرند و از وزن و جایگاه آنها برای نزاع (به ظاهر گفتگوی) من و توی فرهنگی هزینه کنند. این نزاع گاهاً کار را به جایی رسانده است که دلالتان عرصه‌ی ترجمه برای بالابردن سطح مخاطب و خریدار این دست ترجمه‌ها از آوردن نقل‌قول و یا عناوین کاذب و دروغین بر روی کتاب‌ها ابایی ندارند.

این دوره که دوره‌ای بس طولانی از ترجمه‌ی آثار گُردی را دربرمی‌گیرد، موجب تراکم و تکرار ترجمه‌ی آثار معدودی از شاعران و نویسندگان شد. در چنین گِیرورداری مترجم می‌بایست مترصد اتفاقی جهانی می‌بود که با دادن جایزه به یک اثر، زمینه برای ترجمه‌ی آن فراهم آید. در واقع در محدوده‌ی بازی ترجمه در این دوره، آن دسته از نویسندگان میدان‌داری می‌کنند و یا بازی داده می‌شوند که توانسته باشند در کنار فعالیت نوشتاری، نوع دیگری از اتوریتته‌ی ادبی اعم از کسب جوایز و یا عضویت در محافل و مجامع بین‌المللی را تجربه کرده باشند.

**دوره‌ی سوم؛** این دوره اگرچه در بدو راه خویش است، اما به نسبت دوره‌ی پیشین نیاز بیشتری به مترجمین حرفه‌ای‌تر و خواننده‌تر دارد. به دیگر عبارت خود متن و یا شاخص‌های ادبیت متون، ملاک و معیار ترجمه در این دوره قلمداد شده است و مترجم در نقش اسم‌امضا و تاییدی بر متن ترجمه ظاهر

می‌شود. اگر چه هنوز آثار بسیار محدود و انگشت‌شماری در این دوره ترجمه و انتشار یافته است و عمده‌ی این ترجمه‌ها گاهی به درخواست نشریات و جرایدی از قبیل "گلستانه"ها، "کارنامه"ها "نافه"ها، "عصر پنج‌شنبه"ها و یا "گوهران"ها بوده، اما همین موارد محدود نیز نویدبخش ظهور مترجمینی حرفه‌ای در ادبیات گُردی است که به جای فخرفروشی و نزاع مزبوحانه در راستای اهدافی غیرادبی، بر وجوه درون‌متنی آثار و مناسبات میدان ادبی تاکید دارند.

این دوره نیز به لحاظ بالابودن جنبه‌ی ریسک مخاطب‌پذیری و جذب سرمایه با همان مشکلاتی دست‌به‌گریبان است که در سطور آغازین این یادداشت به آن اشاره شد و مترجمین ناچار از به کارگیری تمهیداتی چند از قبیل تجمیع این آثار در کنار اسامی شناخته‌شده‌تر و یا قید نقل‌قول و عناوین کاذب و دروغین بر روی خروجی کار هستند، اما ملاک و معیار قرارگرفتن خود آثار می‌تواند گواهی بر ظهور نسل جدیدی از مترجمین حرفه‌ای و تعمق‌گرا باشد. نسلی که خود بسان خواننده‌ای در مناسبات ایدئولوژیکی تولید اثر ایفای نقش نموده و در عین‌حال بر سازنده بستری کثرت‌گرایانه به روی متن مورد ترجمه بوده است. چنین مترجم فعالی، تنها به منطق حاکم بر دوران دوم یعنی گفتگو/نزاع میان فرهنگی اکتفا نمی‌کند، بلکه با این‌همانی جایگاه مترجم و منتقد، خود تبدیل به نوعی منش و منظر حاکم بر فرآیند متن‌سازی/ تولید ادبی می‌شود.

این روند فارغ از تاثیراتی که در بالا بدان اشاره شد، می‌تواند بر سازنده‌ی نظامی نهادین و متناسب در جهت احیای ارزش‌های ادبی جامعه مبدأ نیز باشد؛ نظامی که در عین تزریق تجربیات جدید در میان کاربران ادبی، ضرورت شکل‌گیری بستری دموکراتیک در عرصه‌ی خواندن و دیده‌شدن را یادآوری می‌کند.

رضا کریم‌مجاور با گردآوری و ترجمه‌ی کتاب "با شهرزاد در شب‌های کردستان" در واقع داعیه‌دار ظهور چنین مترجمی است که از یک‌سو با کسب تجربه‌ی

چندین و چندساله در میادین ترجمه اعم از ترجمه‌ی متون هم‌سو با دوره‌های پیشین، توانسته جایگاه خود را به‌عنوان مترجمی حرفه‌ای در این عرصه تثبیت نماید و همزمان سرمایه‌ای برای همکاری با انتشارات و نگاه‌های شناخته‌شده‌ی عرصه‌ی چاپ و پخش فراهم آورد که این خود می‌تواند به عنوان امضائی بر معرفی این آثار به خیل خوانندگان ادبی غیرگُردزبان تصور شود. امضائی که خود برآیند بستری نهادین برای ادبیاتی است که از غیاب امر نهادین رنج می‌برد و این آخری شاید رمق تازه‌ای در جسم رنجور ادبیات گُردی و نسل جدید نویسندگانش بدمد.

این کتاب حکایت شهرزادهایی است که مترجم با گزینش و انتخاب مجموعه‌ای از آثار داستانی‌شان در طول بیش از هفتاد سال داستان‌نویسی گُردی در کردستان ایران، سعی در ساختن تصویری آنتولوژیک و "هزارویک‌شب" وار از چشم‌اندازها، اشکال روایی و بیان‌های متفاوت قومی دارد که در راستای برآنت از خود و جهان پیرامون خود تلاش می‌کند. تصویری که به زعم مترجم در مقدمه‌ی کتاب و حتی مقدمه‌ی "عبدالرحیم‌زاده" در صفحات آغازین کتاب، بر ابژه‌هایی از تجربه‌گرایی استوار است که به شکلی نارسیستی از آبشخور کانونی جغرافیای موکریان (نواحی جنوبی استان آذربایجان غربی و شمال استان کردستان) سرچشمه می‌گیرد؛ انگار مترجم از همان صفحات اولیه سعی در القای روایتی ایدئولوژیکی دارد که زمینه‌ساز همبودگی داستان‌ها و شهرزادهاست.

به دیگر عبارت تجربه‌ی نوشتار و به تبع اسلوب غالب بر جهان نوشتار گُردی اعم از تقابل با شعر، درک و قالب اجتماعی، ساخت روایی، انتزاع زیباشناختی با تاکید بر "من" دخیل و شاهد روایی، ذوق‌زدگی و سرگشتگی بصری به راوی ازجاکنده و نامکانی ختم می‌شود که نمونه‌ی آرمانی آن از چوپان، مبارز، روشنفکر و روای-نویسنده در نوسان است و این خود گواهی بر وضعیت دیرنیافته‌ی نوشتاری است که در فرمها و قالب‌های متنوع تکثیر شده و از

این حیث می‌تواند روایت جادویی چند نسل از راویان و شهرزادگانی باشد که کم و بیش میراث‌داران وضعیتی واحدند.

این روند جادویی اما به زعم مترجم حکایت آنتولوژیک نوشتاری است که ما از آن به "داستان گُردی" یاد می‌کنیم؛ حکایتی ساخت‌یافته از بی‌شمار داستان که هرکدام آسنتی تفاوت و تمایزاتی اعم از تفاوت در زمان، زبان، گویش، جغرافیا، تاریخ و ... هستند. بنابراین در چنین نوار موبیوس‌واری، داستانی که در جغرافیای شهر بوکان نوشته شده با وجود تمامی این تمایزات می‌تواند همبسته‌ی داستانی باشد که در زمانی دیگر و در جغرافیایی دیگر با گویشی دیگر نگاشته شده است.

به این ترتیب کتاب "با شهرزاد در شب‌های کردستان" بیانگر ترجمه‌ای از کانونی ایدئولوژیکی با اهتمام به افشای امر کتمان‌شده‌ی است که زیرساخت داستان‌ها و خوراها تمایز و فاصله‌ی به‌فراموشی‌سپرده‌شده‌اند و نسل به نسل، فرم به فرم، تمهید به تمهید و ... از نویسنده‌ای به نویسنده‌ای دیگر تکرار می‌شوند.

مترجم در ساخت چنین روایت یکدستی گاه‌ها در نقش راوی دخیلی ظاهر می‌شود و با قراردادن چند داستان از خود (اینکه آیا آنها نیز ترجمه‌اند، خود جای سوال دارد) با تغیر نقش مترجم به نویسنده، کارکردها و گزیده‌های پارازیتی‌مانندی را در این کلیت تزریق نموده و از این طریق سعی در ساختن "هزارویک‌شب"ی با نزیک به پنجاه راوی-شهرزاد دارد که موجد آنتولوژی و سیر هفت دهه داستان گُردی در کردستان ایران هستند؛ و این همان ابتکار عملی است که این مترجم برای تحمیل فرم‌گزینشی خود به خواننده و گشودن جهان به روی نویسنده‌ی بی‌نام‌ونشان گُرد در پی گرفته است. اینکه تا چند در این راه موفق بوده، موضوع دیگری است که باید خوانندگان غیرگُردزبان بدان پاسخ گویند ...